نقد حال

یادداشتی از یک معلم در فصل بسیار بد امتحانات

برای خودم بسیار متاسفم

بیژن عبدالکریمی

سال‌ها آرزو داشتم که روزی بر مسند پرافتخار معلمی تکیه زده، به عنوان یک دانش‌آموخته فلسفه و علوم انسانی، زندگی خود را وقف شناخت و مطالعه زیباترین و متعالی‌ترین پدیدارهای این عالَم، یعنی اندیشیدن به حقیقت و تجلی آن در ذهن و احساس یگانه موجودی که متجلی حقیقت است، یعنی روح انسان کنم و پیوسته در فضای پاک حقیقت و اندیشیدن و زیستن برای حقیقت دم زنم و بار سنگین بودن را در پرتو حقیقت و تفکر به مقصد رسانم و از هم‌نشینی با دانشجویان جوان و پاکم نیرو گیرم و از نگاه‌های احترام‌آمیز و معنابخش چشمان آواره و جست‌وجوگرشان معنای حیاتم را بیابم و ... و من ساده‌اندیشانه چه خوش بودم به این همه احساس‌های عزیز و گرانبها. اما نمی‌دانم احساس شکست و سرخوردگی خود را در این روزها چگونه بازگو کنم. تنها می‌توانم بگویم که برای خودم بسیار متاسفم! برای خودم بسیار متاسفم که چه ساده‌لوحانه به دانشجویانم با تمام وجود اعتماد داشتم؛ و برخی از آنها چه سهل و ساده از این اعتماد بهره جستند و «سرقت‌های ادبی» و «دزدی‌های علمی» خویش به واسطه اینترنت را به منزله پژوهش کلاسی به بنده ارائه دادند! این سارقان دانشجونما، به‌هیچ‌وجه درنیافتند و درنمی‌یابند که با این عمل زشت‌شان، که متاسفانه در این روزها قبحش نیز از میان رفته است، چه ارزش‌ها و چه قداست‌هایی را قربانی می‌کنند و این قربانی شدن ارزش‌ها چه نتایج و پیامدهای سوئی را برای حیات فردی، اخلاقی و اجتماعی ما به بار خواهد آورد. به استهزا پاسخم خواهند داد که این امر بسیار بیش از آنچه تصور می‌کنی عمومیت یافته است. اما پاسخ‌شان خواهم داد: مگر عمومیت یافتن هر امری توجیه‌گر آن است؟

این دسته از دانشجونماها به هیچ‌وجه نمی‌توانند احساس معلمی را درک کنند که دیگر به معلم بودن خویش افتخار نمی‌کند. آنها به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند مرگ احساس شور معلمی پرشور را که اسیر احساس منفی و یأس‌آور افسردگی شده است، دریابند. آنها به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند احساس پدر یا برادری را درک کنند که برخی از فرزندان یا برادران و خواهرانش دزد و خائن از کار درآمده‌اند. آنها به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند درک کنند که چگونه احساس بی‌معنایی و بطالت می‌تواند قلب معلمانی را که سال‌هاست می‌کوشند در این جهان از معنا تهی‌شده در فضای کلاس‌هایشان به فعالیتی بامعنا مبادرت ورزند، پیر و فرسوده سازد. آنها هرگز درنخواهند یافت که چگونه معلمانی که همواره با اقتدار به کلاس‌هایشان گام می‌گذاشتند و عاشقانه به چشمان دانشجویان‌شان می‌نگریستند- دانشجویانی که به تعبیر شریعتی نگاه های پاک و صمیمی‌شان از زندگی عزیزتر است - چه‌سان در این روزها اعتماد و احساس امنیت‌شان را از کف داده‌اند و با پاهایی بسیار لرزان و ناامید وارد کلاس‌ها می‌شوند. تنها می‌توانم بگویم که برای خود و بسیاری از معلمان و اساتید این دیار متاسفم! بسیار متاسفم!

گزارش

گزارش سخنرانی ضیاء موحد

جهان‌های ممکن در فلسفه اسلامی

چهارشنبه هفته گذشته در ادامه مجموعه نشست‌های گروه مطالعات علم موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ضیاء موحد با موضوع «ابن‌سینا و جهان‌های ممکن» سخنرانی کرد. موحد با اشاره به اینکه برخی اعتقاد دارند سابقه بحث از جهان‌های ممکن به لایبنیتس بازمی‌گردد، گفت: این در حالی است که غزالی به‌طور رسمی از جهان‌های ممکن با عنوان «جائزات» سخن گفته است. بنابراین مساله جهان‌های ممکن موضوعی است که در تاریخ فلسفه ما نیز مورد بحث قرار گرفته و اینکه گفته می‌شود بحث از جهان‌های ممکن نزد مسلمانان وجود نداشته، شاید به این معنا باشد که به شکل امروز طرح نشده است. عضو هیات علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران از سه تعبیر متفاوت و رایج در بحث از جهان‌های ممکن سخن گفت و ادامه داد: نخستین تعبیر، زبانی است به این معنا که هر جهان ممکن، در واقع مجموعه جملاتی است که در آن جهان صادق هستند و آن جهان را می‌سازند. تعبیر دوم، متافیزیکی است به این معنا که به واقع جهان‌های ممکن وجود دارند. در این نگاه گفته می‌شود در کنار جهان موجود، جهان‌هایی هستند که به همین میزان واقعی هستند. تعبیر سوم اما کمی متعادل‌تر از دورویکرد دیگر است و بر این نکته تاکید دارد که ما می‌توانیم جهان‌های ممکن را تصور کنیم. به‌عنوان مثال در این تعبیر می‌توان جهانی را تصور کرد که در آن آدم‌ها تغییر نکرده‌اند و فردوسی در آن وجود دارد اما شاهنامه هم در آن سروده نشده است. هر چند برخی در بحث از جهان‌های ممکن چیزهایی را تصور می‌کنند که به نظر بسیار نامعقول هستند. به اعتقاد موحد می‌توان تصاویر ملموس‌تری از جهان‌های ممکن ارائه داد و به‌عنوان مثال از جهان‌های ممکنی سخن گفت که همه چیزهایی که در جهان واقعی و موجود وجود دارند، در آن جهان‌های ممکن نیز وجود داشته باشند یا می‌توان جهان ممکنی را در نظر گرفت که چیزهایی که در جهان واقعی وجود دارند در آنها نباشند یا بالعکس، همچنین می‌توان فرض کرد برخی از این جهان‌های ممکن به یکدیگر دسترسی داشته باشند. او در ادامه با ذکر مثال‌هایی از ابن‌سینا در اشارات یادآور شد: موضوع جهان‌های ممکن نزد ابن‌سینا ضرورتاً به آن صورتی نیست که در قرن بیستم مورد بحث قرار گرفته بلکه ابن‌سینا پیش از آن با کمال هوشمندی به این موضوع پرداخته است. موحد ضمن بیان این نکته که وقتی وی در سال ۱۹۷۶ برای تحصیل از ایران خارج شد، تمام گروه‌های فلسفه تحلیلی به‌طور جدی به موضوع منطق موجهات می‌پرداختند، گفت: پس از بازگشت به ایران کوشیدم در آثار تاریخی خودمان جست‌وجو کنم و با کمال تعجب متوجه شدم ابن‌سینا هر دو فرمول بارکن را البته به شکل عکس نقیض آن یعنی به شکل سورهای جزیی و امکانی در نظر داشته است. من ادعا نمی‌کنم که قدما با همه ریزه‌کاری‌ها در این مباحث آشنا بوده‌اند، اما نکته مهم این است که آنها نیز در درون سیستم مفهومی خود به این مسائل توجه داشته‌اند. آنها میراثی گرانبها برای ما به جا گذاشته‌اند که در آن مباحث دقت‌های بسیاری وجود دارد.

بومی‌سازی علوم انسانی در گفت‌وگو با صادق زیباکلام

غرب‌ستیزی با بومی‌سازی فرق دارد

عظیم محمودآبادی

بیش از یک سال است که بحث بومی کردن علوم انسانی بحث داغ محافل آکادمیک و شخصیت‌های دانشگاهی است. در این میان هر صاحب نظری، حرفی و نظری دارد که با نظرهای دیگران شاید چندان قابل جمع نباشد. به عبارت دیگر هر کدام از اشخاص صاحب نظر در علوم انسانی نسبت به بومی کردن آن، نظر متفاوتی با دیگری دارد که این تفاوت‌ها و گاهی تعارض‌ها از شاخصه‌های علم و مباحث علمی است که در صورت تداوم بحث و تحقیق می‌تواند نتایج نیکویی را برای جامعه علمی کشور به ارمغان آورد. صادق زیباکلام از جمله کسانی است که ضمن نوظهور دانستن بومی‌سازی علوم انسانی به نقد آن می‌پردازد، آن را از اساس ناممکن می‌داند. او معتقد است گرچه ما نباید در حوزه علوم انسانی صرفاً مترجم و مصرف‌کننده آثار دیگران باشیم، اما مفهوم بومی‌سازی علوم انسانی را نیز مفهومی ناممکن برای ضرورت تولید در حوزه علوم انسانی می‌داند. متن پیش‌رو حاصل گفت‌وگوی ما با این استاد علوم سیاسی در دانشگاه تهران است.

- - -

- وضعیت علوم انسانی را در قلمرو عمومی چطور ارزیابی می‌کنید و به نظر شما آثار منتشر شده در حوزه علوم انسانی در بازار داخلی از چه جایگاهی برخوردار است؟

به اعتقاد من به طور کلی علم در کشور ما همواره از یک عقب‌ماندگی تاریخی رنج می‌برد و چنان که شواهد و قرائن نشان می‌دهد، نمی‌شود یک کشوری عقب‌افتاده باشد در حالی که علم در آن کشور درخشان و وضعیت مطلوبی داشته باشد. شما می‌توانید با نگاهی به برندگان جوایز نوبل در سطح دنیا و نیز تعداد نویسندگانی که از کشورهای پیشرفته در نشریات معتبر بین‌المللی حضور دارند و مقاله می‌نویسند، به ارتباط عمیق و حساس توسعه علمی با میزان پیشرفته بودن هر کشوری پی ببرید. بنابراین به نظر من علم در شکل کلی آن، مدت‌هاست که در سرزمین ما رونق چندانی ندارد و علوم انسانی نیز متاسفانه از این قاعده مستثنی نبوده است. واقعیت این است که ما به همان میزانی که در علوم دقیقه و کاربردی دچار عقب‌ماندگی هستیم، در علوم انسانی هم به همان میزان عقب‌مانده‌ایم. این در حالی است که کشوری مانند ژاپن، آلمان، فرانسه و دیگر کشورهای پیشرفته به اندازه‌ای که در علوم کاربردی توفیق داشته‌اند، به همان میزان دارای دستاوردهای بزرگی در زمینه علوم انسانی بوده‌اند. با نگاهی به حجم مقاله‌ها و مطالبی که توسط متفکران چنین کشورهایی سالانه در نشریات معتبر دنیا منتشر می‌شود، می‌توان این ارتباط را میان علوم مختلف به روشنی دریافت. واقعیت این است که حجم مقالات و مطالبی که در چنین نشریات بین‌المللی از کشورهایی مانند هند، ژاپن و مانند آنها وجود دارد، بی‌تردید قابل مقایسه با حجم مطالب نویسندگان ایرانی در چنین نشریاتی نیست. از سوی دیگر همه می‌دانیم که کشور ما در علوم کاربردی نیز با کشورهایی که به آن اشاره کردیم، قابل مقایسه نیست و پیشرفت آنها حتی در حوزه علوم کاربردی نیز نسبت به کشوری مانند ایران از وضعیت بسیار بهتری برخوردار است که این مساله قابل انکار نیست. مسائلی که به آنها اشاره کردم به خوبی از رابطه شاخه‌های مختلف علم با یکدیگر حکایت می‌کند. اما عقب‌ماندگی‌ای که در ابتدای سخنم به آن اشاره کردم، شواهد دیگری نیز دارد که از آن جمله می‌توان به تحولات ایران معاصر اشاره کرد و میزان کار پژوهشی ارزنده‌ای که در خصوص آنها انجام شده است. به عبارت دیگر باید از خود بپرسیم تحولات معاصر ایران تا چه حد مورد بررسی‌های جدی و مدقانه اساتید ایرانی قرار گرفته است؟ بنابراین وقتی ما و جامعه دانشگاهی ما هنوز کار ارزنده و قابل ارائه‌ای در این خصوص انجام نداده است، نمی‌توانیم انتظار تجزیه و تحلیل‌های تحولات مختلف را در منطقه جغرافیایی و سیاسی کشورمان داشته باشیم و برای همین به طریق اولی از تحقیق و پژوهش‌های واقعی در عرصه جهانی و بین‌المللی نیز محروم مانده‌ایم. البته در این میان گاهی شاهد انتشار برخی تحلیل‌ها در زمینه مسائل کشورهایی مانند عراق و افغانستان توسط بعضی‌ها بوده‌ایم اما واقعیت این است که آن آثار منتشر شده نیز به نوعی تکرار سخن‌های رسانه‌های دولتی بوده است که نمی‌توان از آنها با عنوان تحلیل و کار پژوهشی نام برد.

- کارکردهای علوم انسانی چیست و چرا علوم انسانی از چنان اهمیتی برخوردار است که اشخاص مختلف بنا بر درک خود از این علم و نیز سلیقه خودشان، حساسیت‌های مختلفی از خود بروز می‌دهند؟

ببینید علوم انسانی در هر جامعه‌ای کارکردهای متعددی دارد که برای پرداختن به آن، نیاز به مجال بیشتری از یک مصاحبه است. اما برای اینکه بتوانم در حد ضرورت یک پاسخ کلی به این سوال بدهم، باید عرض کنم که علوم انسانی به ارائه تعریفی از جامعه و فعل و انفعلات سیاسی و اقتصادی آن می‌پردازد که مبتنی بر شناخت انسان و محیط پیرامونی اوست. ارائه این شناخت به طور طبیعی می‌تواند متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی هر کشوری، واکنش‌های متفاوتی را از سوی افراد مختلف در پی داشته باشد. البته علوم انسانی دارای بخش دیگری نیز هست که شامل مباحث فلسفی و نظری می‌شود که این بخش از آن نیز اهمیت خاص خود را دارد.

- شما برای ترجمه در علوم انسانی چه جایگاهی قائل هستید و نقش ترجمه را در بازار نشر داخلی در حوزه علوم انسانی چطور می‌دانید؟

ببینید ترجمه در حوزه علم و تفکر عنصری مهم و باارزش است. علوم انسانی نیز به عنوان شاخه‌ای از علم باید از مواهب ترجمه برخوردار باشد. دلیل اهمیت این عنصر هم امکان بهره‌مند شدن جامعه علمی یک کشور از تجربه‌های علمی و پژوهشی جوامع دیگر است. اما متاسفانه باید عرض کنم در جامعه دانشگاهی و تحصیلکرده ما، ترجمه در واقع به تنها ابزار اساتید علوم انسانی تبدیل شده است و اساتید علوم انسانی در ایران، تنها مترجمان قابل و خوبی هستند. این سخن به هیچ وجه به معنای ناچیز شمردن یا کم‌اهمیت جلوه دادن مترجمان زحمتکش ما نیست اما سخن من این است که اگر ترجمه تنها ابزار واحد در دست اساتید علوم انسانی باشد، آن وقت ما نمی‌توانیم خودمان مولد علم در این عرصه باشیم و امکان اینکه بخشی از ادامه این راه را متفکران ایرانی ادامه دهند، از بین می‌رود و این به هیچ وجه چیز خوبی نیست.

- رابطه علوم انسانی با جامعه مدنی چه نوع رابطه‌ای است و این دو بر یکدیگر چه آثاری می‌توانند داشته باشند؟

به هر حال هر چقدر که فضای سیاسی و اجتماعی یک جامعه بازتر باشد، فرآیند علم به معنای کلی آن سرعت بیشتری می‌یابد و از آن طرف هر چقدر که این فضا بسته‌تر و محدودتر شود، علم نیز روندی رو به افول خواهد داشت. بنابراین وابستگی فرآیند دانش و علم در هر کشوری به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن، امری غیرقابل انکار است و این دو، آثار قابل توجهی بر یکدیگر خواهند داشت. در این میان اگر به علم بودن علوم انسانی باور داشته باشیم، باید بپذیریم که آن هم مانند سایر شاخه‌های دیگر علم محکوم به حکم این قاعده است و از آن مستثنی نیست.

- نظر شما در مورد بومی‌سازی علوم انسانی چیست و آیا به باور شما امکان بومی‌سازی علوم انسانی به مثابه یک علم وجود دارد؟

اگر کسی واقعاً معتقد باشد که علوم انسانی اصولاً علم نیست و چیز دیگری است که خب آن مساله‌ای دیگر است. اما اگر علوم انسانی را به عنوان شاخه‌ای از علم بدانیم، در این صورت بومی یا غیربومی نامیدن آن، مفاهیم درستی نیست. اینجا لازم است به بحث ترجمه اشاره‌ای دوباره داشته باشم. ببینید وقتی می‌گویم ما هنوز پس از گذشت این همه سال از پایه‌گذاری علوم انسانی همچنان فقط مترجم این علوم هستیم، به هیچ وجه منظورم این نیست که باید به بومی کردن این علوم بپردازیم بلکه تنها سخن من این است که باید فکری برای تولید در حوزه علوم انسانی در کنار ترجمه داشته باشیم و تنها مصرف‌کننده دستاوردهای دیگران در علوم انسانی نباشیم بلکه کاری کنیم که خودمان نیز بتوانیم مولد باشیم. برای نمونه خوب است به کشورهایی مانند هند و ژاپن اشاره کنم. این کشورها در حوزه علوم انسانی خودشان مولد نیز هستند و تنها مصرف‌کننده نظریه‌های متفکران غربی نیستند. اما این‌طور نیست که آنها علوم انسانی را بومی کرده باشند بلکه با بالا بردن سطح توانمندی‌های علمی خودشان در این زمینه توانسته‌اند در میان آثار جهانی، جایی برای خود باز کنند و در رشد علوم انسانی در عرصه بین‌المللی سهمی را از آن خود کنند.

- آیا به نظر شما پروژه روشنفکرانی نظیر مرحوم دکتر علی شریعتی و جلال آل‌احمد در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ را می‌توان به نوعی پروژه بومی‌سازی علوم انسانی دانست؟ به بیان دقیق‌تر آثاری مانند بازگشت به خویشتن شریعتی و غربزدگی آل‌احمد به دنبال تحقق علوم انسانی بومی در جامعه ایرانی بود؟

ببینید آنها به دنبال بومی کردن علوم انسانی نبودند و اصولاً بومی کردن و مسائلی از این قبیل مفاهیم نوظهوری هستند که فکر نمی‌کنم مرحوم دکتر شریعتی و جلال آل‌احمد به هیچ وجه به دنبال چنین چیزهایی بودند. البته همان طور که می‌دانید، آن سال‌ها مخالفت با غرب و حتی غرب‌ستیزی به نوعی مد روز شده بود و مرحوم شریعتی و آل احمد هم فرزندان زمان خود بودند بنابراین تحت تاثیر این مد قرار گرفتند و اقدام به تالیف کتاب‌هایی کردند که شما به آن اشاره کردید. بنابراین به نظر من آل‌احمد و شریعتی غرب‌ستیز بودند اما در عین حال دغدغه آنها بومی‌سازی علوم انسانی نبود.

- یعنی شما معتقدید شریعتی و آل‌احمد اصلاً پروژه علمی نداشتند و دغدغه آنها صرفاً ستیز با غرب بود؟

اتفاقاً خود آنها هم چنین ادعایی نداشتند یعنی مرحوم شریعتی و آل‌احمد خودشان نیز ادعای اینکه در پی پیاده‌سازی پروژه‌ای علمی هستند را نداشتند. دکتر شریعتی که خود را یک شریعت‌مدار می‌دانست که کاملاً وفادار به شرع است و مرحوم جلال آل‌احمد هم که نه تحصیلات آکادمیک داشت و نه یک شخصیت دانشگاهی بود. بنابراین آنها نویسندگان و روشنفکرانی بودند که متناسب با زمان خودشان به برخی امور حساسیت‌هایی داشتند که این مساله از نظر من ربطی به مفاهیم تازه‌ای همچون بومی‌سازی نداشته است.

نکته

فکر نمی‌کنم مرحوم دکتر شریعتی و جلال آل‌احمد به هیچ وجه به دنبال چنین چیزهایی بودند. البته همان طور که می‌دانید، آن سال‌ها مخالفت با غرب و حتی غرب‌ستیزی به نوعی مد روز شده بود و مرحوم شریعتی و آل احمد هم فرزندان زمان خود بودند بنابراین تحت تاثیر این مد قرار گرفتند و اقدام به تالیف کتاب‌هایی کردند که شما به آن اشاره کردید. بنابراین به نظر من آل‌احمد و شریعتی غرب‌ستیز بودند اما در عین حال دغدغه آنها بومی‌سازی علوم انسانی نبود

گفت‌وگو با محمد بقایی‌ماکان

ایرانیان نه محقق داشتند نه نظریه‌پرداز

رضا شجاعیان

کلی‌گویی و سخن از فرصت‌های از دست رفته در حوزه اندیشه‌ورزی ایرانیان اگر مستدل نباشد و راهی تازه برای تولید فکر نشان ندهد از آفت‌های حوزه تفکر دانسته می‌شود. امروزه بسیاری از کسانی که پیوندی با حوزه اندیشه دارند بی‌آنکه به مصداقی اشاره کنند از پتانسیل‌های بالقوه‌ای می‌گویند که در ساحت اندیشه ایران بوده اما به منصه ظهور نرسیده‌اند. در این زمینه با محمد بقایی‌ماکان گفت‌وگو کردیم. وی می‌گوید ایرانیان به دلیل آنکه نظریه‌پردازی به خود ندیدند نتوانستند جرقه‌های فکری‌شان را به نظامی فکری مبدل سازند. ماکان معتقد است اینچنین بود که غرب به پیش رفت اما ایران بازماند.

- - -

- شما در یکی از مصاحبه‌هایتان گفته‌اید بخشی از اندیشه‌های ایرانی نامکشوف مانده است و خواستار بررسی و تعمق بیشتر محققان برای پرداختن به آن شده‌اید. می‌خواهم مصداقی‌تر درباره منظورتان توضیح بدهید و نمونه‌هایی از این اندیشه‌های نامکشوف بیاورید.

ببینید بخشی از اندیشه‌های ایرانی به طور کلی فراموش شده و به تاریخ سپرده شده است و بخشی هم مصادره شده و مورد تهاجم قرار گرفته و در نتیجه در معرض اضمحلال قرار گرفت. به این ترتیب بسیاری از افکار برآمده از سرزمین ما نامکشوف و مکتوم مانده است. به همین خاطر است که می‌گویم نیاز به بازنگری، کشف و استخراج آنها از زیر غبار ایام است. برای نمونه بسیاری از اندیشه‌هایی که در شاهنامه مطرح شده بعدها به صورتی دیگر در فرهنگ غرب تجلی یافت مانند ابرمرد نیچه که ریشه و خاستگاه آن ایران است و سر در اندیشه فردوسی در شاهنامه و مثنوی دارد. ابرمرد نیچه کسی است که ویژگی‌های او آمیزه‌ای است از خلقیات یا صفات داوینچی و برادلو اصلاحگر قرن نوزدهم انگلیس که این نکته یادآور برداشتی است که مولوی از انسان آرمانی خود دارد. همچنین این اندیشه که دانایی، توانایی می‌آورد اولین بار توسط فردوسی مطرح شده و امروز در فرهنگ حاکم غرب به نام فرانسیس بیکن ثبت شده است. علاوه بر اینها اینکه ماهیت مقدم بر وجود است اولین بار به وسیله سهروردی مطرح شده که بعد از او در فلسفه غرب آن را متعلق به اگزیستانسیالیست‌ها دانستند. اندیشه دیگری که می‌توان به نمونه آورد اینکه جهان آیینه تجلی خداوند است. این اندیشه برآمده از اندیشه‌های عارفان برجسته ایرانی است که در غرب از آن فیلسوفانی نظیر کی‌یرکگور قلمداد می‌شود. همچنین اندیشه‌ای که بر مبنای آن همه عقاید از نیک و بد سرانجام راه به یک حقیقت می‌برند بسیار پیشتر از هگل توسط سنایی مطرح شده که شوربختانه تحت تاثیر فرهنگ حاکم غرب از هگل دانسته می‌شود. اصطلاح بهبودگرایی که در غرب Meliorism خوانده می‌شود اصل آن برآمده از اندیشه زرتشت است که در غرب به جرج الیوت نسبت داده می‌شود. همچنین تفکر تکامل انسان بسیار پیشتر از داروین به وسیله ابن مسکویه و سپس از طریق مولوی مطرح شده که ریشه ایرانی دارد. بنابراین تمامی این اندیشه‌ها و امثال اینها که بسیارند خیلی پیشتر در فرهنگ ایرانی به صورت ضربه‌هایی از تفکر مطرح بودند.

- مشکل در کجاست که این اندیشه‌ها در ایران در قالب یک مکتب و دستگاه فکری بروز نیافتند؟

مشکل تاریخ تفکر ایرانی در این است که در طول تاریخ خود نظریه‌پرداز نداشته و به این علت تمامی اندیشه‌هایی که در حوزه فرهنگ ایرانی مطرح شده به صورتی نامنسجم و پراکنده باقی مانده‌اند. حال آنکه در غرب از این اندیشه‌ها دستگاه فکری ساخته‌اند و آن را به صورتی روشمند ارائه داده‌اند. مثلاً اولین کسی که موضوع شک را به صورت دکارتی مطرح کرد غزالی بود اما آن کسی که این اندیشه را روشمند کرد دکارت بود.

- شما معتقدید هر آنچه در غرب مطرح شده پیش از این توسط ایرانیان به آنها پرداخته شده است. آیا این برج آسمان‌سای فرهنگ و مدنیت و دانش غرب به واقع بر عرصه فرهنگ شرق بنا شده است یعنی اگر این عرصه وجود نمی‌داشت امکان نداشت غرب بتواند به این مقدار از دانش که امروز خیلی به آن مباهات می‌کند دست پیدا کند. در کتابی که مرحوم آرام از یک محقق انگلیسی ترجمه کرده است به نام «چگونه دانش یونانی به مسلمانان منتقل شد» نوشته شده اگر آثار شرق ترجمه نمی‌شد و به دست غربی‌ها نمی‌رسید امکان نداشت غرب به این میزان از پیشرفت نائل شود. خاطرم هست وقتی آرمسترانگ با آپولو روی ماه فرود آمد رادیو مصاحبه‌ای کرد با دکتر هشترودی مرحوم درباره این موضوع و ایشان در آن مصاحبه گفتند اگر چنانچه کتابخانه فارس سوزانده نمی‌شد و برجای می‌ماند بشر یک قرن زودتر به کره ماه دست پیدا می‌کرد. اینها شواهدی است که بر اساس آن می‌توان پذیرفت که اندیشه‌های ایرانی تا چه حد ارزشمند هستند.

استدلال محکمی وجود دارد که متفکران غرب پس از مطالعه آثار عرفا و اندیشمندان ایران به نظریه‌پردازی پرداختند. اینکه آنها تفکراتی مشابه با برخی نظرات متفکران ایرانی را به نظام و مکتبی فکری تبدیل کرده‌اند دلیل قابل قبولی است؟ آیا واقعاً آنها بر اساس اندیشه‌های ایرانیان به تولید فکر پرداخته‌اند؟

بحث بر سر این نیست که آنها تحت تاثیر اندیشه‌های ایرانی قرار گرفتند یا نه. بحث این است که این موضوع پیشتر در سرزمین ما مطرح شده است. یک محقق انگلیسی که اقبال در کتاب «بازسازی اندیشه دینی» به او اشاره می‌کند، می‌گوید اگر چنانچه دکارت عربی می‌دانست آنقدر اندیشه‌های او نزدیک به غزالی است که باید بپذیریم او «گفتار در روش» را بر اساس دیدگاه‌های غزالی نوشته است. پس مساله این نیست که این اندیشه‌ها بعدها اخذ شده یا غرب تحت تاثیر آنها قرار گرفته است. موضوع اینجاست که قرن‌ها پیش در ایران به این افکار پرداخته شده اما به رشد نرسیده و در قالب یک دستگاه فکری درنیامده است. اما سوال اینجاست که چرا ما نظریه‌پرداز نداریم؟ ما در علوم انسانی فقط تعریف‌کننده هستیم و تنها توصیف می‌کنیم.

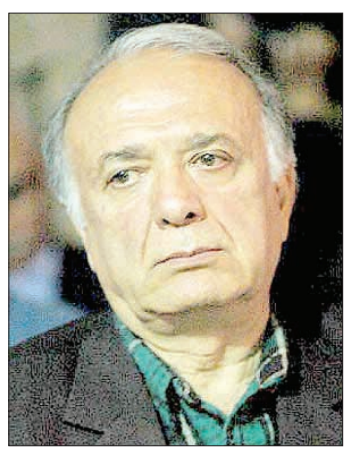

ذهن ایرانی به شدت تابع شعر است، الگوی توصیفی‌اش بسیار قوی است و همیشه در پی این است که چیزی را وصف کند تا اینکه در آن تحقیق و تعمق کند و یک دستگاه فکری به وجود بیاورد. بنابراین آثار ما یا توصیفی است یا تلفیقی مثلاً چهره‌های بزرگی مثل فارابی و ابن‌سینا حتی ملاصدرا همگی اندیشه‌هایشان تلفیقی است و هیچ کدام از خودشان مثل سهروردی حرفی بدیع و تازه نداشتند. گرچه من معتقدم

- پذیرش اینکه در ایران در طول سده‌های متمادی از نظریه‌پرداز و اندیشمند بی‌بهره بوده است دشوار است. بالاخره بسیاری از چهره‌ها هستند که کار فکری کرده‌اند.

در اینکه نظریه‌پردازی وجود نداشته، باید به آن روی سکه نگاه کنیم که اگر وجود داشته یک نفر شاخص را با انگشت نشان بدهیم. چرا چنین شده است؟ کسی که قلم به دست می‌گیرد تا به کند و کاو بپردازد وقتی موانعی بر سر راهش می‌بیند طبیعی است که اندیشه‌اش رشد نمی‌کند. به همین علت است که ما در ادبیات توصیفی رشد کردیم چون در آنجا امر و نهی وجود نداشته است.

گزارش

گزارشی از همایش فارابی و تاسیس فلسفه اسلامی

فیلسوفی در هاله‌ای از ابهام

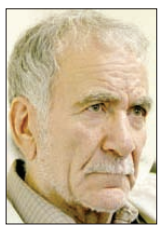

همایش دوروزه «فارابی و تاسیس فلسفه اسلامی» چهارشنبه و پنجشنبه گذشته با سخنرانی آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای، آیت‌الله سیدمصطفی محقق‌داماد، غلامحسین ابراهیمی‌دینانی و غلامرضا اعوانی در سالن صدرالمتالهین بنیاد حکمت اسلامی صدرا برگزار شد. آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای رئیس بنیاد حکمت اسلامی همایش فارابی و تاسیس فلسفه اسلامی را بخشی از مطالعات تفسیری تاریخ فلسفه اسلامی دانست و اظهار امیدواری کرد: حق تاریخ فلسفه اسلامی در این همایش به شایستگی ادا شود. او ادامه داد: محققان و مورخان اسلامی در معرفی چهره‌های فلسفی و علمای اسلامی کوتاهی کرده‌اند.

وقتی در زندگی تدوین شده فلاسفه بزرگ دقت می‌کنیم، می‌بینیم ناگفته‌های بسیاری باقی مانده است.

سیدمحمد خامنه‌ای در مورد آثار و اندیشه فارابی گفت: فارابی برخلاف برخی فلاسفه که آثار مکتوب از خود برجای گذاشته‌اند، چیزی از خود باقی نگذاشته و به همین دلیل ابهام‌ها در زندگی او بیش از سایر فلاسفه است. حتی مشخص نیست فارابی یک فیلسوف است یا یک دایره‌المعارف و تدوینگر آثار ترجمه‌شده زمان خود است. یعنی به باور برخی دریایی کم‌عمق است.

رئیس بنیاد حکمت اسلامی صدرا با طرح این پرسش که آیا «فصوص‌الحکم» نوشته فارابی است یا خیر، گفت: پاسخ‌دهندگان به این پرسش به دو دسته موافق و مخالف تقسیم می‌شوند. او در مورد مذهب فارابی گفت: برخی می‌پرسند آیا فارابی شیعه است یا خیر؟ در مقام پاسخ، عده‌ای معتقدند وی شیعه است، زیرا غیرشیعیان چندان به فلسفه اهتمام نداشته‌اند. در مورد نژاد او نیز که می‌پرسند آیا وی ترک است یا فارس، عده‌ای معتقدند او خراسانی است.

سیدمصطفی محقق‌داماد استاد دانشگاه شهید بهشتی دیگر سخنران این همایش با موضوع «تسبیح موجودات در فلسفه فارابی» بود. او در ابتدای سخنان خود گفت: در اینکه کتاب «فصوص‌الحکم» توسط فارابی تالیف شده است یا خیر، دو نظر وجود دارد که هر یک نیز طرفدارانی دارد.

مسلم آن است که «صدرالمتالهین» بنیانگذار حکمت متعالیه در آثار خود بارها از کتاب «فارابی» معلم ثانی نام برده است و او شکی نداشته که فصوص‌الحکم را فارابی نوشته است. در ادامه غلامحسین ابراهیمی‌دینانی با موضوع «فارابی و زبان» سخنرانی خود را ارائه داد.

او تاکید کرد در اسلام، فارابی بیش از هر فیلسوف دیگری به سخن و ساحت آن پرداخته است. این موضوع نیز از کتاب «الحروف» وی به شدت نمود دارد، اما متاسفانه این کتاب مهجور مانده است.

دینانی با تاکید بر اینکه ۸۰ درصد مردم به صورت ناآگاهانه «پوزیتیویستی» فکر می‌کنند، بیان داشت: پوزیتیویست‌ها بین متافیزیک و مقولات مرزبندی قائل هستند، در صورتی که اینچنین نیست. زیرا انسان به خودی خود هم فیزیک و هم متافیزیک است.

در واقع متافیزیک، محیط به فیزیک است و ماورای آن نیست. اندیشمندان بزرگی مانند «هیوم» و «ابوحامد غزالی» از درک متافیزیک عاجزند.

آخرین سخنران مراسم افتتاحیه این همایش غلامرضا اعوانی بود که با موضوع «فضیلت از دیدگاه فارابی» سخنرانی کرد.

او با اشاره به نقش پررنگ فارابی در تدوین علوم اسلامی گفت: کاری را که فارابی کرد، حتی کندی هم نتوانسته انجام دهد. فارابی پایه‌گذار علم سیاست اسلامی است.

اعوانی در ادامه با بیان اینکه اساس حکمت عملی، «فضیلت» و «دیانت» است عنوان کرد: تمام حکمای شرقی و غربی در مورد فضیلت صحبت کرده‌اند و فضیلت اساس دیانت است. تقوا به معنای جامع همه فضایل و اصل و منشاء علم الهی است. دانستن تصوری و تصدیقی نیست، بلکه مبتنی بر علم تحققی است.

بنابراین علم به فضایل از طریق تحقق حاصل می‌شود. جالب اینکه در علم تحققی، خطا وجود ندارد و به همین دلیل عده بسیاری به سقراط ایراد گرفته‌اند. اعوانی با اشاره به فضایل در دیدگاه فارابی گفت: «سعادت» یک مفهوم کلیدی نزد فارابی است و آن را مطلوب بالذات می‌داند و در عقل عملی، یگانه خیر مطلوب است.

این سعادت دنیوی و اخروی است یعنی آغاز آن در این دنیا و کمال آن در آخرت است. تا زمانی که کمال دنیوی را کسب نکنیم، کمال اخروی حاصل نمی‌شود.